

چهارشنبه ۱۴۰۰/۱۰/۸

جلسه ۷۴۴

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آباءه فی هذه الساعة وفي کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضک طوعا وتمتّعه فيها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

السلام عليك ايها الصديقة الشهيدة فاطمة الزهرا و لعنة الله علی اعدائها و قاتليها و غاصبي حقها و من أحب غاصبي حقها.

کلام در اين بود که مرحوم آخوند در کفایه فرمود: قطع ممکن است طريقي محض باشد، ممکن است موضوعی باشد. قطع موضوعی را چهار قسم کرد ۱- ممکن است جزء الموضوع باشد ۲- ممکن است تمام الموضوع باشد. و علی کلا التقديرين تارة يؤخذ فی الموضوع بما هو صفة خاصة و اخرى يؤخذ بما هو طريق الی الواقع و کاشف عن الواقع.

مرحوم حاج شیخ اشکال کرد که ما هیچ صفتی نمی توانیم در قطع در نظر بگیریم که مختص قطع باشد و غیر از کاشفیت باشد.

آقای صدر، مرحوم شیخنا الاستاذ، آقای روحانی ره فرموده اند که نه قطع یک ملازمات و یک صفات خاصه ای دارد. یک بیان عرفی برای آن اقامه کردند و آن این بود که اگر چه انکشاف، ذاتی قطع است اما یک ملازماتی دارد، یکی از آن ملازمات سکون و راحتی نفس است. مولی قطع را در موضوع اخذ می کند بما اینکه سکون نفس و راحتی نفس می آورد.

ما دیروز عرض کردیم که این سکون نفس، راحتی نفس یعنی چه؟ می گویند: «انسان اگر قطع پیدا کند آرام می شود». این یعنی چه! اگر انسان قطع پیدا کند که خانه اش را دزد زده آرام می شود! اگر قطع پیدا کند که فردا او را به زندان می برند آرام می شود! می گویند: «از آن حالت شک و دغدغه شک در آید» می گوییم: یعنی غیر از انکشاف، چیز دیگری وجود دارد!؟

آقای روحانی در منتقی می فرماید: اگر قطع بما هو صفة اخذ شود، انکشاف هست ولی در کنار انکشاف یک خاصیت دیگر نیز اخذ می شود و مجموع در موضوع اخذ شده اند. در قطعی که بما انه طریق اخذ شده، فقط از حیث أنه کاشف در موضوع اخذ شده اما در قطع بما هو صفة علاوه بر کاشفیت، سکون نفس و راحتی نفس نیز اخذ شده است.

ما اصلا سکون نفس و راحتی نفس را نفهمیدیم حال چه این حرف آقای روحانی و چه حرف مرحوم استاد و آقای صدر و دیگران.

صاحب تهذیب الاصول می گوید: قطع اگر بما انه صفة فی النفس در موضوع اخذ شود، قطع موضوعی بما انه صفة است و اگر بما هو کاشف عن المقطوع در موضوع اخذ شود، قطع موضوعی بما انه طریق است.

این حرف نا تمام است زیرا اینکه می گویند «قطع بما هو صفة فی النفس» به چه معناست؟ آیا یعنی یک موجودی در نفس است؟ اگر این مراد باشد خب مرحوم حاج شیخ اشکال کرده لازمه اش این می باشد خب نیز جای قطع بنشیند، بغض و اراده نیز جای قطع بنشینند. به عبارت اخری

تمام اوصاف نفسانی بتوانند جای قطع بنشینند. لا اقل کلام مرحوم استاد و دیگران یک سر و صورت دارد اما کلا ایشان ... این بما هو صفة فی النفس یعنی چه! یعنی همین که یک موجودی در نفس است؟! این حرف، حرف نادرستی است.

دیروز عرض کردم که ما هیچ صفتی برای قطع نمی توانیم فرض کنیم که مختص قطع باشد و غیر از انکشاف باشد.

نسبت به این بیان فنی و دقی و عقلی ای که از آقای صدر در هر سه تقریرات ایشان نقل شده یعنی اینکه ما یک علم فیه داریم و یک عالم به داریم. ممکن است علم در یک جایی باشد ولی عالم به آن نباشد مثلا امکان دارد در حجر علم باشد اما عالم به شیئی نباشد. در بعضی از تقریرات ایشان آمده: انکشاف له ذاتی علم نیست و الا باید بگوییم «خداوند سبحان عالم نیست زیرا اشیا برای ایشان منکشف نیست»، دیروز عرض کردیم: یعنی چه که برای خداوند سبحان انکشاف نیست. بله علم خداوند سبحان در مصداق و در وجود با ما فرق دارد. علم ایشان عین ذاتش است اما در ما صورتی در ذهن حلول می کند.

اما این اتحاد عاقل و معقول و عالم و معلوم را ما نفهمیدیم. نفهمیدن که جرم نیست. یعنی چه اتحاد عاقل و معقول و عالم و معلوم! یعنی چه که آن صورت با نفس یکی می شود! تحلیل علم کار احدی نیست. اینکه بعضی گفته اند «علم از مقوله اضافه است و نفس به خارج متصل می شود». اشکال کرده اند «اضافه نفس به خارج محال است زیرا از آن یا لازم می آید که خارج به ذهن برود و یا لازم می آید که ذهن به خارج برود». اینها هم حرف بی خودی ست. نه آن کسی که گفته - مثل فخر رازی - علم از مقوله اضافه است، استدلالی آورده و نه آن کسی که رد می کنند و می گوید: اگر قرار باشد علم مجرد اضافه ی نفس به خارج باشد، نفس چطور می تواند به خارج تعلق پیدا کند؟ عرض کردم اینها برهانی ندارند و ادعای بداهت می کنند، در حالی که ممکن است واقعا نفس به واقع مرتب شود. می گویند: چطوری؟ می گوییم: من می گویم که مولانا امیر المومنین سلام الله علیه را دوست دارم. می گویند: نه، محبوب بالذات شما وجود

خارجی مولانا امیر المومنین سلام الله عليه نيست بلکه محبوب بالذات شما آن صورتی ست که از ایشان در نفس شما موجود است، یا وقتی اراده می کنید این آب خارجی را بخورید، در واقع اراده به این آب خارجی تعلق نگرفته است.

ممکن است کسی بگوید: اراده به خارج تعلق می گیرد؟ «بله». خب آنجایی که شما محبت به چیزی دارید که در خارج نیست، مثلاً می گوئید: خیلی من دوست دارم که امام زمان سلام الله عليه الآن ظاهر باشند و حکومت عدل الهی که همان حکومت شیعه جعفریه اثنی عشریه هست را در دنیا مستقر کنند. هر حکومتی غیر از آن حکومتی که به مور احکام شریعت مطابق نباشد در واقع حکومت عدل جهانی نیست و تشکیل چنین حکومتی وظیفه امام زمان عج الله تعالی فرجه می باشد و این وظیفه به دوش ایشان گذاشته است. هر کس به غیر از حضرت سلام الله عليه ادعا کند که ما هم می توانیم آرامش و آسایش و عدالت بیاوریم، غیر از اینکه بعد از چند صباح مفتضح شوند چیزی اتفاق نمی افتد. اتفاقاً در یک روایت هست که حضرت علیه السلام فرمود: به خاطر اینکه وقتی حضرت عج الله تعالی فرجه تشریف می آورند و عدالت را برقرار می کنند، یک عده نگویند «ما هم می توانستیم این کار را بکنیم»، خداوند سبحان به تمام کسانی که این مطلب را در ذهن دارند مجال می دهد. خدایا می دانی که این در ذهن ما نیست و خودمان بر عجز خود اعتراف می کنیم.

خب شما ظهور ایشان سلام الله عليه را دوست دارید و حال آنکه حضرت سلام الله عليه در خارج ظهور نکرده اند. اینکه اشکال ندارد، طوری نیست. اینکه اراده به وجود تعلق می گیرد یا محبت به آن تعلق می گیرد، جناب آقای خوئی، جناب آخوند ره و تمام کسانی که این را می گوئید، خب در طلب همین طور است. آقای آخوند ره، شما در واقع وجود خارجی را اراده کرده اید و می فرماید: مولی در طلب، وجود فعل را از عبد اراده کرده در حالی که وجودی نیست و این اشکال ندارند. اینکه اراده، شوق، محبت و ... به خارج تعلق می گیرد بدین معنی نیست که الآن آن باید در خارج محقق باشد، لذا ممکن است علم از مقوله اضافه باشد. ممکن است علم از مقوله حلول

باشد، ممکن است علم از مقوله صدور باشد و نفس ایجاد کند. این طور نیست که صورت این شیء در نفس حلول پیدا کند. خب کدام یک از اینها ست؟ ما نمی دانیم. اما اینها ربطی به مطلب ندارد. ما علم خود را نمی توانیم تحلیل کنیم و کیف به علم خداوند سبحان اما این مقدار می فهمیم که خداوند سبحان عالم به حقایق امور است، عالم به اشیا ست یعنی همان طور که بعضی از حقایق برای من منکشف است، تمام حقایق برای خداوند سبحان منکشف است، و نیز این مقدار می فهمیم که علم او، علم حصولی نیست تا صورتی در نفس خداوند سبحان ایجاد شود. علم ذات اقدس حق، عین ذات اقدس حق است. حال این به چه نحو می باشد که تمام عالم منکشف در نزد خداوند سبحان است و علم ایشان عین ذاتش می باشد را ما نمی توانیم تحلیل کنیم. در روایات نیز من یک روایتی ندیدم که ائمه علیهم السلام این جهت را تشریح کرده باشند که چطور می شود علم خداوند سبحان عین ذاتش باشد، همه عالم برای ایشان معلوم است. البته نه اینکه نستجیر بالله آنها بلد نبوده اند بلکه وقتی مردم درک این مطالب را ندارند به چه دلیل حضرت سلام الله علیه بیان بفرماید! اگر یضر نباشد لا ینفع یقیناً هست خب «اعوذ بک من علم لا ینفع» زیرا وقتی کسی نمی تواند بفهم و منشأ تشویش افکار می شود، خب امام علیه السلام چه داعی دارد که بفرماید! چرا این همه در روایت دارد که «تفکروا فی خلق الله و لا تفکروا فی الله». ما به این امور امر نشدیم. بعضی که می گویند «ما دنبال معارف رفتیم»، چون در اصول قوی نیستند، وقتی وارد این مباحث شدند غیر از کار خرابی کار دیگری نکردند. نباید برویم تا ببینیم علم خداوند سبحان چطور می ست. اگر رفتیم چنانچه سر سالم در بیاوریم همین است که بگوییم «چیزی متوجه نمی شویم». تمام کسانی که رفته اند یا منحرف شده اند یا گفته اند که چیزی نفهمیدیم.

خلاصه ما قطع صفتی که در موضوع بما هو صفة اخذ شده باشد نداریم، یعنی اصلاً تصویر ندارد و ثبوتاً امکان ندارد تا بعد بگوییم اثباتاً دلیل داریم. تمام این مواردی که مرحوم شیخ اعظم و دیگران ادعی فرموده اند، وهم محض است. می گویند «اینکه انسان در رکعتین اولین در صلوات رباعیه باید علم داشته باشد، یا ظن داشته باشد. این علم بما هو صفة اخذ شده». می گوییم: از کجا

می گویند. مگر شما خدا هستید. می گویند: «ظاهرش این است». می گوئیم: کجا ظاهرش این است. می گویند: «اگر این طور نباشد لازمه اش این است که استصحاب نیز بتواند جایش بنشیند». میگوئیم: نه، اگر یک جایی ما دلیل داشتیم که استصحاب و اماره جای این علم نمی نشیند آیا بدین معناست که بما هو صفة اخذ شده؟ نه. خدا رحمت کند مرحوم آقای تبریزی وقتی می خواست مثال بزند می فرمود: «مثل کسی که اینقدر وسواس هست که هیچ وقت علم پیدا نمی کند که چهار رکعت خوانده است. نذر می کند اگر من علم پیدا کردم فردا روزه بگیرم». جناب آقای تبریزی ره یعنی چه که این بما هو صفة است! مقصودش همان حالت جزم صد در صد است. اگر بگویند: اماره جایش می نشیند؟ می گوئیم: نه. مگر عقل می گوید که هر جا قطع بما هو طریق اخذ شود قطعاً باید اماره جایش بنشیند تا شما گیر کنید. اینکه اماره جای آن می نشیند، طبق مقام اثبات است. خب یک جایی اگر دلیل داشتیم نمی نشیند بدین معنی نیست که قطع، بما هو طریق اخذ شده است. یک نفر هم نمی تواند بعد از هزار سال یک مثالی بزند که فلان جا قطع، بما هو صفة اخذ شده و باید آنرا حل کرد. کجا ما یک دلیلی داریم - شرعی یا غیر شرعی - که اینجا قطع بما هو صفة اخذ شده تا بعد بگویند «شما که منکر قطع بما هو صفة شده اید بیاید و این را درست کنید». ما قطع بما هو صفة نداریم، همه اینها ادعا است.

چندی پیش یک جمله را به رفقای مشهد گفتم و آن این بود که عیب حوزه علمیه و طلبه ها این است که در مطالب فکر نمی کنند یعنی بلد نیستند که فکر بکنند. باید انسان کلام طرف را تجزیه کند و ببیند که مدعی این شخص چیست، بعد ببیند که این مدعی برهان دارد یا ندارد. اگر ادعای بداهت می کند باید ما هم بفهمیم دیگر. به قول آقای صدر تا می گوئیم «نان از گندم است» می گویند «سیره در این است، ظهور عرفی بر این است» خب مگر از جای دیگری آمده ایم که شما ادعای سیره می کنید، ما هم در همین سیره و عرف هستیم اما ما نمی فهمیم. اگر بگویند: «شما نمی فهمید» می گوئیم: «شما نمی فهمید»، با سر و صدا که علم درست نمی شود.

قطع بما هو صفة اصلا معنی ندارد و مصداقی در خارج ندارد. همه مثال ها شیخ ره - شیخ انصاری ره خاتم الفقها و المجتهدین است، معنای خاتم الفقها و المجتهدین این نیست که ملا تر از شیخ ره نخواهد آمد، نه، قطعا آخوند ره از شیخ ره ملا تر است، قطعا کسانی که بعد از آخوند ره آمده اند از ایشان ملا تر هستند. هر کس در این شبهه کند بی عقل است منتهی معنای خاتم الفقها و المجتهدین این است که اگر آخوند ره به جای شیخ ره بود نمی توانست مثل شیخ ره مطلب بگوید - غلط است چه برسد به مثالهای دیگران.

مطلب دوم این است که آخوند ره می فرماید: اماره جای قطع طریقی محض می نشیند ولی جای قطع موضوعی علی وجه الطریقیه و قطع موضوعی علی وجه الصفیة نمی نشیند.

(خوب دقت کنید) دلیل مدعای مرحوم آخوند دو مقدمه دارد. مدعای ایشان این است که لا يقوم الامارات و الاصول مقام القطع الموضوعی سواء اخذ بما انه طریق أو اخذ بما انه صفة.

شیخ ره می فرماید: امارات قائم مقام طریقی محض می شود و نیز امارات قائم مقام قطع موضوعی علی وجه الطریقیه می شود. اینکه امارات قائم مقام قطع موضوعی علی وجه الصفیة نمی شوند را همه قبول دارند، نه اینکه عقلا محال است بلکه شیخ ره می فرماید که دلیلی در مقام اثبات نداریم.

مرحوم آخوند سه ادعا دارد. ادعای اول این است که امارات قائم مقام قطع موضوعی ای که أخذ علی وجه الطریقیة نمی شود. حال این، عقلا محال است یا مقام اثبات ضیق است؟ ادعای دوم این می باشد که عقلا محال است. ادعای سوم این است که اگر قرار باشد امارات جای قطع موضوعی علی وجه الطریقیة بنشینند قطعا جای قطع موضوعی ای که اخذ صفةً نیز می نشیند چرا که اطلاق دلیل تنزیل شامل آن نیز می شود. آخوند ره مدعی محذور ثبوتی است و الا اگر محذور ثبوتی را حل کنیم، محذور اثباتی به جای خودش است.

خب جناب آخوند ره محذور ثبوتی شما چیست؟ ایشان می فرماید: محذور ثبوتی این است که اگر اماره به خواهد قائم مقام قطع طریقی محض و قطع موضوعی علی وجه الطریقیة شود، اجتماع

نقیضین می شود لذا یا باید اماره قائم مقام قطع طریقی محض شود یا باید اماره قائم قطع موضوعی
بماند طریقی شود. وقتی دوتای آن نشد خب این خطاب مجمل می شود، ممکن است طریقی
محض شود و ممکن است یقوم مقام قطع الموضوعی. خب چرا شما می فرمایید: «لا شبهة فی قیام
الامارة مقام قطع الطریقی»؟

در مطلب دوم باید از کلام آخوند ره اینها به دست بیاوریم و توضیح دهیم. ۱- اماره نمی تواند
قائم مقام هر دو شود. ۲- اگر قرار باشد قائم مقام هر دو شود، اطلاق تنزیل می گوید که باید قائم
مقام هر سه شود یعنی قائم مقام قطع بماند صفة نیز شود. ۳- وقتی دلیل نمی تواند اینها را با هم در
بر بگیرد، خب دلیل مجمل می شود، پس چرا شما فرمودید «قائم مقام قطع طریقی می شود اما
قائم مقام قطع موضوعی نمی شود». اینها مطالبی است که آخوند ره در مطلب دوم بیان فرموده
است.

اما مدعا اول: عرض کردیم دو مقدمه دارد. مقدمه اولی: اگر بخواهد اماره قائم مقام قطع طریقی
شود باید شارع مؤدی را به منزله واقع تنزیل نماید. (خوب دقت کنید) لازمه قیام اماره مقام قطع
طریقی محض این است که باید شارع مؤدی را تنزیل کند به منزله واقع و اگر بخواهد اماره را
تنزیل کند به منزله قطع موضوعی باید اماره را تنزیل کند به منزله قطع. لازمه قیام اماره مقام قطع
طریقی محض این است که مؤدی را تنزیل کند به منزله واقع و لازمه قیام اماره مقام قطع موضوعی
این است که نفس اماره را تنزیل کند به منزله قطع. مقدمه ثانیة: اگر بخواهد اماره را تنزیل کند به
منزله قطع طریقی محض - که طبق مقدمه اولی گفتیم باید مؤدی تنزیل شود به منزله واقع - نظر به
اماره و نظر به قطع، نظر آلی می شود و اگر به خواهد این اماره را مقام قطع موضوعی بنشانند باید
اماره را تنزیل کند به منزله قطع یعنی نظر به اماره و لحاظ اماره لحاظ استقلالی می شود لذا جمع
هر دو تنزیل یعنی جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلالی در اماره و قطع، در حالی که جمع بین
لحاظ آلی و لحاظ استقلالی در یک لحاظ محال است زیرا آلی یعنی عدم لحاظ و استقلالی یعنی
لحاظ. جمع بین لحاظ استقلالی و لحاظ آلی یعنی جمع بین لحاظ اماره و عدم لحاظ اماره، خب

این، اجتماع نقیضین می شود. به کسی که هر روز جلوی آینه می رفته و خود را نگاه می کرده و شانه به مو می کشیده می گویند: «چرا به آینه نگاه می کنی، مگر ندیدی که روی آن نوشته (لعنت به کسی که در آینه نگاه کند)». می گوید: من اصلاً به آینه نگاه نمی کردم بلکه در آن، خود را می دیدم. به این می گویند که نظر به آینه نظر آلی ست، یعنی عدم النظر. همین شخص وقتی به آینه فروشی می رود تا یک آینه بخرد، تمام اجزاء آینه را مورد بررسی قرار می دهد اما اگر از پرسند «چرا صورتت را پاک نکردی، مگر در آینه ندیدی که نجس شده» می گوید: «من ندیدم. وقتی به آینه نگاه می کردم، داشتم آینه ها را نگاه می کردم و خود را در آن نمی دیدیم». به این می گویند به مرآت نظر استقلالی ست، یعنی خود را نمی بیند. جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلالی محال است زیرا می شود جمع بین لحاظ و عدم لحاظ. این دلیل مرحوم آخوند است.

وقتی این دلیل روشن شد شما باید فکر کنید، این مقدمه اولی: خلاصه کسی که می خواهد اماره را قائم مقام طریقی محض کند باید مؤدی را تنزیل کند به منزله واقع. باید در این فکر کنید. مرحوم آخوند به اندازه سر بال مگس دلیل ذکر نکرده. اگر بخواید اماره را جای قطع موضوعی بنشانید باید اماره را تنزیل کند به منزله قطع. ایشان برای این نیز دلیل ذکر نکرده. فکر کردند یعنی اینکه باید ببینید این حرف آخوند ره اساسی دارد یا ندارد.

مقدمه ثانیه این است که جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلالی محال است و در تنزیل اماره به منزله قطع طریقی آلی ست و در آن یکی لحاظ استقلالی ست. این را هم باید ببینید. لذا ممکن است انسان سی دوره کفایه بگوید یا سی سال درس خارج بگوید و لکن ... خب دلیل این حرف ها کجاست؟ ببینیم این دو مقدمه آخوند ره درست می شود یا درست نمی شود.

و للكلام تتمه و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین